

نظریه‌ی ادبیات به مثابه دانش

• دکتر محمد عالم لیبیب^۱

ÖZET: Muhammed Alim LEBİB, "Bir Bilim Olarak Edebiyat Teorisi", *Varlıq: Üç Aylık Türk Dili, Edebiyatı ve Kültürü Dergisi*, İkinci Dönem, Sayı: 5-6 (Güz-Qış 2016/1395), ss. 37-48.

Bu çalışmada, "edeb" ve "edebiyat" terimlerinin Erebce, Farsca, Türkçe ve Avrupa dillerindeki tanımlarıyla birlikte, bir bilim olarak edebiyat teorisi, incelenerek bir senet olarak "edebiyat" ve bir bilim olarak "edebiyat bilimi" analiz edilmiştir.

Ayrıca "edeb" sözcüğünün çeşitli tarihî dönemlerdeki anlamları ve bu sözcüğün étimolojisi hakkında görüşlere yer verilmiştir.

Açar Sözcükler: *Téori, Edeb, Edebiyat, Edebiyat Bilimi, Senet, Bilim.*

چکیده: محمد عالم لیبیب، "نظریه ادبیات به مثابه دانش"، *وارلیق: فصلنامه زبان، ادبیات و فرهنگ ترکی*، دوره دوم، شماره ۵-۶ (پاییز-زمستان ۲۰۱۶/۱۳۹۵)، صص. ۳۷-۴۸.

در این مقاله، ضمن ارائه تعاریف مختلف واژه «ادب» و «ادبیات» در زبان‌های عربی، فارسی، ترکی و زبان‌های اروپایی؛ نظریه ادبیات به مثابه دانش مورد نقد و بررسی قرار گرفته و تفاوت میان «ادبیات» به عنوان یک هنر، و «ادبیات‌شناسی» به عنوان یک دانش مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

همچنین به معانی مختلف واژه «ادب» در دوره‌های مختلف تاریخی و نظریات گوناگون در خصوص اتیمولوژی این واژه پرداخته شده است.

کلیدواژه‌ها: نظریه، ادب، ادبیات، ادبیات‌شناسی، هنر، دانش.

هر یک از پدیده‌های طبیعت و زندگی به صورت جداگانه و همه‌ی آنها در کلیت، به عنوان موضوع و مبحثی از سوی حوزه‌ای از دانش امروزی بشری به مطالعه و بررسی گرفته می‌شوند و مورد شناسایی قرار می‌گیرند. ادبیات و پدیده‌های آن، یعنی آفریده‌های ادبی به مثابه بخش ارزشمندی از فرهنگ معنوی انسان نیز نیاز به بررسی و شناخت دارند، تا ماهیت، کارایی،

^۱ عضو هیئت علمی گروه لهجه‌ها و ادبیات‌های معاصر ترکی دانشگاه آنکارا (alemlabib@gmail.com).

وظایف، جایگاه و نقش آنها در زندگی شخصی و اجتماعی انسان پدیدار و معین گردد. شناخت ما از هر پدیده، در نتیجه‌ی تماس با آن، کاربرد عملی و تجربه کردن آن تشکّل پذیرفته، با تکرار و تداوم این کار رو به کمال می‌نهد و به بالندگی می‌رسد. در فرایند شناخت شی یا پدیده، یک سلسله قانونمندی‌ها و مشخصات ویژه‌ی آن، اعم از مادی و معنوی، در ذهن آدمی شکل می‌گیرد که همانا آگاهی نظری در باره‌ی همان پدیده است.

نظریه درباره‌ی ادبیات نیز به همین شگرد شکل می‌پذیرد و به نام «نظریه‌ی ادبی» یا «تئوری ادبیات» یاد می‌شود. در گام‌های بعدی، این نظریه‌ی ادبی است که در مطالعه، بررسی و شناخت هرچه کاملتر آفریده‌های ادبی از چشم انداز گوناگون برای ما یاری می‌رساند. از این رو، در آغاز این فصل، سخن گفتن درباره‌ی این که «نظریه چیست؟»، از ضرورت منطقی برخوردار است.

پس از آگاهی از ماهیت و سرشت «نظریه»، پرداختن به مفاهیم گسترده و محدود واژه‌های «ادب» و «ادبیات» ضروری پنداشته می‌شود؛ بنابراین، در این بخش مروری کوتاه به کاربرد کلمه‌ی «ادب» در متون ادوار گوناگون و واژه‌ی «ادبیات» به مفهوم عام و گسترده و خاص و گرانمند این کلمه صورت پذیرفته است. صرف بعد از روشنی انداختن به این مسایل کلی، زمینه‌ی پرداخت مشخص به ادبیات‌شناسی به مثابه دانش درباره‌ی این هنر زبانی و بخش‌های ترکیبی مستقل و فرعی یا یاری‌رسان، همچنان وظایف و ساختار «نظریه‌ی ادبیات» به عنوان دانش تئوریک در مورد ادبیات که گاهی به «فلسفه‌ی ادبیات و هنر» نیز تعبیر می‌شود، فراهم می‌گردد.

۱- نظریه چیست؟

نظریه یا تئوری (theory) گاهی هم‌معنا با علم دانسته می‌شود. علم یا دانش به مفهوم ویژه‌ی آن، معلومات مرتّب و نظام‌مند درباره‌ی واقعیت است که از راه تجربه به‌دست آمده باشد. هر علم تا حدّی به تفسیر نیاز دارد که این تفسیر یا تبیین (explanation)، تئوری یا نظریه نامیده می‌شود. به‌سخن دیگر، تئوری، نظامی از دانش تعمیمی، توضیح و تفسیر جنبه‌های گوناگون واقعیت است (روهی، ۱۳۶۲: ۱۸).

در فرهنگ واژه‌های سیاسی و اجتماعی زیر عنوان «نظریه» می‌خوانیم:

«نظریه یا تئوری در اصل تعمیم تجربه و پراتیک اجتماعی بوده، مجموعه‌ای است از اندیشه‌های رهنما در این یا آن زمینه‌ی دانستنی‌های بشری، و عبارت است از توجیه و توضیح علمی قوانین تکامل در طبیعت و جامعه‌ی انسانی. نظریه یا تئوری‌ای که با شالوده‌ی پراتیک و عمل پدیدار

می‌گردد، نقش فعالی در کارکردهای اجتماعی و در زمینه‌ی سایر شناسایی‌های علمی بشری ایفا می‌کند و برای انسان دورنمای دقیقی در فعالیت‌های عملی او ارائه می‌دارد» (نیک آیین، ۱۳۶۰: ۹۶).

گاهی پاسخ دادن به این پرسش که «نظریه چیست؟»، بسیار دشوار است. چنین می‌نماید که «نظریه» پیش از آن که تبیین چیزی باشد، خود یک فعالیت است، کاری است که آدم می‌کند یا نمی‌کند. نظریه در مطالعات ادبی مجموعه‌ای از تفکر و نوشته‌هایی است که تعیین محدوده‌اش به غایت دشوار است.

به باور ریچارد رورتی، فیلسوف آمریکایی (۱۹۳۱-۲۰۰۷ م) در سده‌ی نوزدهم نوع جدیدی از نوشتن بوجود آمد که نه ارزیابی محاسن نسبی آفریده‌های ادبی است و نه تاریخ اندیشه؛ نه فلسفه‌ی اخلاقی است و نه پیشگویی اجتماعی، بل همه‌ی آنهاست که در مفهوم نظریه در هم آمیخته‌اند. نظریه در حال کنونی به آن گونه آثار اطلاق می‌شود که بتوانند تفکر را در عرصه‌هایی جز در عرصه‌ی به ظاهر متعلق به خود آنها به مبارزه بخوانند و جهت آن را تغییر دهند. این ساده‌ترین تبیین آن ویژگی است که سبب می‌شود چیزی را نظریه بدانیم. آثاری که نظریه تلقی می‌شوند، در ورای عرصه‌ی اصلی کار خود تأثیر می‌گذارند. افرادی که در عرصه‌ی مطالعات ادبی کار می‌کنند، از نوشته‌های بیرون از عرصه‌ی مطالعات ادبی سود جست‌ه‌اند، زیرا تحلیلی که این نوشته‌ها از زبان یا ذهن، تاریخ یا فرهنگ به دست داده‌اند، تبیین‌های جدید یا اقناع‌کننده‌ای از مسایل متنی و فرهنگی در اختیار آنها می‌گذارد.

بدین مبنا، نظریه آثار مردم‌شناسی، تاریخ هنر، زبان‌شناسی، فلسفه، نظریه‌ی سیاسی، روانکاوی، مطالعات علمی، تاریخ اجتماعی و فکری و جامعه‌شناسی را نیز در بر می‌گیرد. این آثار به مباحث درون این عرصه‌ها پرداخته‌اند، اما به این دلیل به نظریه بدل گردیده‌اند که مناظره‌ها یا استدلال‌های آنها برای کسانی که در آن رشته‌ها کار نمی‌کنند، الهام‌بخش یا بارآور بوده است. آثاری که به نظریه بدل می‌شوند، تبیین‌هایی به دست می‌دهند که دیگران می‌توانند در مطالعه‌ی معنی، طبیعت و فرهنگ، کارکرد روان انسان، روابط میان تجربه‌ی عمومی با تجربه‌ی خصوصی و روابط میان نیروهای بزرگتر تاریخی با تجربه‌ی فردی به کار بندند (کالر، ۱۳۸۲: ۶-۱۰).

اما نظریه یا تئوری ادبیات از زمره‌ی دانش‌های ادبی، حتی می‌توان گفت که بنیادی‌ترین آنهاست که کلی‌ترین قانونمندی‌های ادبیات بدیعی یا هنری را مورد بررسی و پژوهش قرار

می‌دهد. ما در این مقاله و مقالات بعدی با موضوع و وظایف آن به‌گونه‌ی مفصل آشنا خواهیم شد.

۲- مفهوم عام و گسترده، معنای ویژه و محدود ادبیات

پیش از آن که به مباحث نظریه‌ی ادبی پرداخته شود، باید روشن ساخت که ادبیات چیست، در کدام مفاهیم به‌کار می‌رود و دانش ادبیات‌شناسی و نظریه‌ی ادبی از کدام مفهوم ادبیات بحث می‌کنند؟

ادبیات به مثابه عالی‌ترین شکل هنر، افاده‌ی خود را در کلام و سخن انسان آزاد می‌یابد و از همین جاست که ادبیات را هنر زبانی نامیده‌اند. اشکال گوناگون هنر با در نظر داشت این که هر کدام از آنها واقعیت را به چه پیمانه‌ای و چگونه انعکاس می‌دهد، آبه یا شیء و ابزار بازتاب و بیان واقعیت در آن چیست، از همدیگر تفکیک می‌گردند. به‌رنگ نمونه، هنر تصویری (رسمی و نقاشی) پدیده‌های واقعیت را به‌یاری رنگ‌ها، موسیقی به واسطه‌ی آواها و برخی از هنرها با حرکات انعکاس می‌بخشند. اما هنر زبانی یا ادبیات هم از صوت‌ها و نیز از مناظر دلکش تشکل پذیرفته و هم اندیشه و تخیلی است که به‌گونه‌ی دقیق و روشن بیان می‌گردد. بدین گونه:

«ادبیات، همه‌ی عناصر هنرهای دیگر را در بر گرفته، از تمام ابزار و واسطه‌هایی که جدا - جدا مورد استفاده‌ی اشکال دیگر هنر قرار دارند، به یکبارگی و به‌طور کامل بهره می‌جوید» (گورکی، ۱۹۵۶: ۱۰۵).

با توجه به این ویژگی است که ادبیات را عالی‌ترین شکل هنر می‌توان قلمداد نمود. باری، همه‌ی این خصوصیات و ویژگی‌های این شکل عالی هنر در آثار آن، یعنی آثار ادبی می‌تواند تبارز بیابد. به نوشته‌ی یک‌تن از پژوهشگران:

«آثار ادبی شامل فرآورده‌های فکری و ذوقی شاعران و نویسندگان هر جامعه یا مجموعه‌ی اشعار و نوشته‌های هنرمندان‌ای است که به‌زبان مردم آن جامعه نگاشته می‌شود» (رزمجو، ۱۳۷۲: ۱۲).

بدین‌سان، ادبیات را به‌گونه‌های مختلف تعریف و شناسایی نموده‌اند. چون کلمه‌ی «ادبیات» متشکل از واژه‌ی «ادب» است، بنابراین لازم می‌آید تا نخست درباره‌ی اتیمولوژی یا ریشه‌شناسی، معنی و موارد کاربرد این واژه اندکی بحث صورت گیرد.

برخی از پژوهشگران، «ادب» را به‌شیوه‌ی قدما تعریف کرده، مفهوم آن را به معنی پرورش و نقد علوم و فنون ادبی دانسته‌اند، نه به‌معنی شعر و داستان و نمایش‌نامه و اثر ادبی. از جانبی در

کتب ادبی و تاریخ ادبیات، حتی اقسام و انواع ادبیات هم ذکر نشده است؛ در حالی که در تألیفات اروپاییان دهها تعریف و بخشبندی از ادبیات به عمل آمده است.

آن گونه که در فرهنگها ثبت گردیده:

«ادب» در لغت به معنی ظرافت، دانش و هنر، اخلاق نیکو، نگاه داشتن اندازه و حدّ هر چیزی، نیک‌گفتاری، حُسن تناول، حُسن معاشرت، آزر، حرمت، موقع‌شناسی، امثال، آرایش، راه و رسم، زیرک شدن و کسی را به مهمانی خواندن است (دهخدا، ۱۳۷۷: واژه‌ی ادب).

اما ادبیات در مفهوم خاص، سخن منظوم و یا منثوری است که مقصود از آن بیان عواطف و احساسات گوینده و یا نویسنده باشد؛ همچنین بتواند احساسات خواننده و شنونده را برانگیزد و نیز قابل نقد و بررسی و تفسیر باشد. به سخن دیگر، ادب، زبانی پرورده شده و سرشت زیبایی‌شناسی یافته است. ادب، زبانی شورانگیز و درونمایه‌های هنری دارد. موضوعات ادبی برگرفته از طبیعت و زندگی انسانی است. به عبارتی دیگر، ادبیات مجموع نوشته‌ها از گونه‌های حماسه، نمای‌شنامه، رمان، داستان، غزل و نظایر اینهاست.

باری درباره‌ی ریشه‌ی کلمه‌ی «ادب» نیز نظریات گوناگونی موجود است. برخی‌ها چون ژام دارمستتر، خاورشناس فرانسوی (۱۸۴۹ - ۱۸۹۴) ریشه‌ی ادب را از واژه‌ی سومری «دپ» (dap)، دیپ (dip) و دوب (dub) به معنی خط و لوحه آورده است. برخی از زبان‌شناسان واژه‌ی ادب را لغت عربی دانسته و گفته‌اند که ریشه‌ی آن «دأب» به معنی شیوه، رسم و عادت قدیم است. چنان‌که در قرآن کریم در چند جا، از جمله در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی «آل عمران» آمده است:

كَذَّابٍ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَآخَذَ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ.
ترجمه: [آنان] به شیوه‌ی فرعونیان و کسانی که پیش از آنان بودند، آیات ما را دروغ شمردند پس خداوند به [سزای] گناهانشان [گریبان] آنان را گرفت و خدا سخت‌کیفر است.

در برخی از منابع نیز واژه‌ی «ادب» مأخوذ از کلمه‌ی تازی «ادب» (edb) دانسته شده که به معنای «دعوت به صرف طعام» است (۶۳: ۱). ریشه‌شناسان (اتیمولوژیست‌ها)ی دیگر چون آنستانس کرملی (۱۸۶۶-۱۹۴۷) و ادیب بغدادی (قرن سوم و چهارم هجری)، واژه‌ی ادب را برگرفته از واژه‌ی یونانی ادنوائپس (eduepes) مرگب از دو ریشه‌ی ادوس (edus) به معنی خوش و گوارا و اپوس (epos) به معنی سخن و گفتار نوشته‌اند. برخی‌ها این کلمه را مأخوذ از کلمه‌ی پهلوی دیپ (dip) به معنی نوشتن می‌دانند که بازمانده‌ی آن، هنوز در کلمات دبستان،

دبیرستان و دبیر موجود است. اما به نظر برخی از پژوهشگران، همگونی ظاهری کلمه‌ی «ادب» با واژه‌های یادشده تصادفی بوده، اصول علمی زبان‌شناسی معاصر روابط تاریخی و خویشاوندی آنها را ثابت نمی‌کند (الهام، ۱۳۵۸ : ۶).

می‌توان گفت که ادب تازی هم‌ریشه‌ی ادب فارسی است. گویا اعراب، نخست ادب را به مفهوم روش و فنون جنگ، سپس در معنای مطلق آداب و منش و بعدها به معنای آداب مجلس و به مهمانی فراخواندن به کار برده‌اند. صخرالغی شاعر می‌گوید: «کان قلوب الطیر فی قعر عشاها - نوب القسب ملقی عند المؤدب». («گویی دل پرندگان در ته آشیانه، چون دانه‌ی خرمایی خشک است در یکی از مجالس مهمانی»). همچنان، نظر به برخی منابع، در احادیث نبوی واژه‌ی ادب به کار گرفته شده است: ادب‌ی ربّی فاحسن تأدیبی، یا ادب‌ی ربّی قم بعنی. اما در قرآن مجید این واژه نیامده است. نیامدن واژه‌ی «ادب» در قرآن مجید، نشان می‌دهد که این لفظ به این مفهوم در صدر اسلام رایج نبوده و اطلاق کلمه‌ی ادب به علوم ادبیه (ادبیات) در عربی سابقه نداشته است و از کلمات مؤلده به‌شمار می‌آید که در دوران اسلامی وارد زبان عربی شده است.

شواهدی در دست هست که واژه‌ی «ادب» پس از اسلام به معنی تعلیم و تربیت به کار می‌رفته است. بنابراین آنچه به نام علوم ادبیه عنوان می‌شده، به پس از اسلام و به آن گاهی برمی‌گردد که عرب‌ها با فرهنگ‌های دیگر آشنا شدند، نه به فرهنگ بومی آنان. چنانکه در سده‌های نخست و دوم هجری، واژه‌ی ادب به همین معنی به کار می‌رفته است. مؤلف کتاب «التوجیه الادبی» حسین و دستیارانش، ادب را به عام و خاص بخش‌بندی نموده، بر این باور تأکید کرده‌اند که ماده‌ی ادب در صدر اسلام به دو معنی مختلف، اما به هم نزدیک، به کار می‌رفته است: یکی ریاضت نفس به تعلیم و تمرین نکویی‌های اخلاقی و دیگری متأثر شدن و سود جستن از این ریاضت‌ها و کسب اخلاق نیک. این واژه سپس به معنای تعلیم به کار رفت و مؤدّب، به صیغه‌ی اسم فاعل، مرادف معلم دانسته شده است. در این دوران ثقافت اسلامی دو جنبه داشت: دینی و غیر دینی. غیر دینی را ادب یاد می‌کردند. مراد از «ادب»، تصوف در نفس و حسن اخلاق بوده است. با بررسی آثار روزگار امویان این اصل قوت می‌گیرد که واژه‌ی «ادب» در آغاز درباره‌ی آموزش از راه روایت شعر، قصه و خبر و تبارنامه به کار رفته است و اعراب، راویان حدیث را مؤدّب نمی‌گفتند. در این دوره واژه‌ی «ادب» در مقابل علم به کار می‌رفته است. علم به شریعت اسلامی، تفسیر قرآن، فقه و حدیث اطلاق می‌شد و ادب در معنای «ادب قول» و «ادب نفس» (خوی و رفتار نیک) به کار می‌رفت. یکی از اشتقاقاتی که اعراب از واژه‌ی ادب ساخته بودند، کلمه «ادیب» بود. آنها اصطلاح ادیب را در معنای شاعر، هنرمند، فرهیخته،

سخندان و دانای علوم به‌کار می‌بردند. واژه‌ی ادیب از گذشته‌های دور در معنایی وسیع‌تر از امروز به‌کار می‌رفت. پیشینیان ادیب را در مفهوم عالمی فرهیخته، چیره‌دست در ادبیات، شعر، فلسفه، آگاه به ظرایف سخن و ادب و نیز انسان‌گرا به مفهوم اصیل آن به‌کار می‌گرفتند.

با شکوفایی روزافزون فرهنگ اسلامی و گسترش پژوهش‌ها در زمینه‌های گوناگون علمی و ادبی، مفهوم و مدلول آن نیز گسترش یافت. واژه‌ی ادب، در آغاز فضیلت‌های اخلاقی و تهذیبی را افاده می‌کرده، به پیروی از سنت تأکید داشته است (الهام، ۱۳۵۸: ۶۸). مفهوم اخلاقی این واژه در لغت عرب، فضیلت و کیاست و ظرافت لسان و ذکاوت قلب و حسن تناول و تهذیب در معاشرت، حتی مهارت در باختن شطرنج و نرد بوده، در تعریف اصطلاحی آن گفته‌اند که ادب، ریاضت و دانشی است که انسان را صاحب فضیلت سازد و از خطا و لغزش در عمل باز دارد. این تعریف ادب طبیعی یا انفسی بود: گونه‌ی دیگر ادب را اکتسابی یا درسی دانسته و می‌گفتند دانشی است که طُرق احوال کلام بلیغ را بنمایاند.

اما احمد هاشمی مصری در «بحر الجواهر» نوشته است که ادب طبیعی، صفات اخلاقی است که در نهاد آدمی سرشته شده مانند بخشش، پاکدامنی و امثال اینها؛ ادب اکتسابی آنست که به وسیله‌ی آموزش و پرورش به‌دست می‌آید. و بعداً واژه‌ی ادب به‌معنی روش زندگی بهتر تغییر می‌کند و آن وقتی است که ترجمه‌ی زبان پهلوی آغاز می‌شود، این واژه هم‌ارز واژه‌ی فرهنگ به‌کار می‌رود و به همان معنایی که در شاهنامه برای فرهنگ آمده است:

بیاموخت فرهنگ و شد برمنش برآمد ز بیغاره و سرزنش

باری در مشرق زمین، در باره‌ی ماهیت ادبیات و اینکه «ادب» چیست؟ نظریات بسیار متفاوتی در طول اعصار ارائه کرده‌اند. در اوایل، چنانکه تذکار یافت، «ادب» به‌معنای حُسن اخلاق، معاشرت نیکو به‌کار برده می‌شد و سپس ادب بر معارف نیز اطلاق گردید. ادب در دوره‌ی عباسیان در معنای تهذیب و تعلیم به‌کار می‌رفت. ابن مقفع دو رساله‌ی خویش را که دربردارنده‌ی نصایح، حکم و مواعظ اخلاقی است، «ادب الصغیر» و «ادب الکبیر» نامیده است و نیز ابی‌تمام شاعر عرب (۲۳۱- ق) نیز باب سوم حماسه‌اش را که برگزیده‌ای از اشعار است، «باب الادب» نام نهاد. از قرن سوم هجری «ادب» معنی‌های تازه می‌یابد و درکنار معانی قبلی به معنای قوانینی که رعایت آنها برای طبقه‌ای خاص از مردم واجب بوده است، به‌کار می‌رود. چنانکه ابن قتیبه دینوری (متوفی به سال ۲۷۶ هجری) کتابی به نام «ادب الکاتب» می‌نویسد و در آن از علوم مربوط به زبان و لغت که برای دبیران ماهر ضروری است، سخن می‌راند. در همین قرن با توجه به رفاه اجتماعی این دوران در بغداد، ادب به‌معنای خوش‌منشی، رسم‌دانی و

آراستگی و تجمل در لباس پوشیدن و گشاده‌زبانی و نغز‌گویی و ازبرکردن اشعار و نکته‌ها به کار می‌رود. از قرن سوم به بعد «ادب» را به کلیه‌ی فنون سخنوری اطلاق کرده‌اند و کسی را که در عربیت ماهر و دست‌اندرکار نظم و نثر باشد، «ادیب» نامیده‌اند. در سده‌های بعدی، لفظ «ادب» را در صورتی خاص‌تر به کار برده‌اند، بدین معنا که شعر و نثر، نحو و علم لغت، معانی، بدیع و بیان، قوانین خط، قافیه و عروض و بلاغت و نقد ادبی و فن نویسندگی و انشا، اشتقاق و غیره مشتمل می‌شود. این تعاریف امروزه، از طرف دانشمندان پذیرفته نشده، هیچ یک تعریفی بسزا و شرحی وافی به مقصود برای این واژه (ادب) محسوب نمی‌شود. بدین دلیل که، اولاً ادبیات، علم نیست، بلکه هنر است؛ و ثانیاً دانش‌هایی که در فوق به‌حیث مفهوم ادب به کار رفته، عین مفهوم ادب را در بر نگرفته، بلکه دانش‌هایی‌اند که امروزه بدانها «ادبیات‌شناسی» می‌گویند نه ادبیات. در قرن نهم هجری و بعد از آن لفظ «ادب» شامل همه‌ی علوم و فنون اعم از فلسفه و ریاضی، نجوم و کیمیا، طب، اخبار و انساب و معارف می‌شد. این اصطلاح در اشعار برخی از شاعران بزرگ نیز به‌معنای گوناگون آمده است، مثلاً در این بیت مولوی، ادب به‌معنی دانش و فرهنگ آمده است:

هزار گونه ادب، جان ز عشق آموزد که آن ادب نتوان یافتن ز مکتب‌ها

حافظ شیرازی در جایی ادب را به معنی علوم ادبی و ادبیات به‌کار برده است:

حافظا، علم و ادب ورز که در مجلس شاه هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود

از شاعران ترکی‌گوی علیشیر نوایی (قرن نهم هجری) و محمد فضولی (سده‌ی دهم هجری) هم، کلمه‌ی ادب را تقریباً به همین معنی و نیز به مفهوم حسن معاشرت به‌کار برده‌اند:

شه حریمی‌ده، نوایی، نیچه تاپسنگ احترام

بیگیل / اوز حدّینگنی و بی حد رعایت قیل ادب

ترجمه: (نوایی، اگر در حریم شاه هر قدر هم از احترام برخوردار باشی، باز هم حدّ خود را بشناس و رسم ادب را بی حد رعایت کن!)

منوچهری دامغانی شاعر قرن پنجم هجری در جایی «ادب» را به‌معنی حُسن معاشرت و آداب‌دانی به‌کار برده است:

می گیر و عطا ورز و نکو گوی و نکو خواه

اینست کریمی و طریق ادب اینست!

در دوره‌ی باستان در باخترزمین نیز واژه‌ای که بتواند مفهوم امروزی «ادبیات» را برساند، وجود نداشته است. چنانکه ارسطو در «فن شعر» خاطرنشان می‌سازد:

«... آن گونه هنر که به‌وسیله‌ی لفظ، تقلید از امور می‌کند، خواه آن لفظ نثر باشد و خواه شعر و آن شعر هم خواه مرکب باشد از انواع و خواه نوعی واحد باشد، تا به امروز نام خاصی ندارد... (ارسطو، ۱۳۶۹: ۱۱۳-۱۱۴).

امروزه در جهان غرب معادل واژه‌ی ادبیات در زبان انگلیسی literature، در فرانسوی belles lettres، در زبان آلمانی wort kunst، در زبان روسی slovesnost/словесность و همچنان literatura/ литература آمده است. کلمه‌ی literature در اصل از واژه‌ی لاتینی litra یا littera به‌معنای حرف اشتقاق پذیرفته، سپس به شکل literature و litteratura درآمده که به‌معنای دانش، دستور زبان و نگارش به‌کار می‌رفته، از آنجا به اکثر زبان‌های اروپایی و آمریکایی راه یافته است. کلمه‌ی literature در غرب هم به‌معنای مجموعه‌ی آثار نوشته شده و چاپ شده‌ی (هنری، علمی، فلسفی و غیره) این یا آن ملت و قوم به‌کار برده می‌شود (الهام، ۱۳۵۸: ۹ و ۱۰). در سده‌های پسین دو معنای عام و خاص از سوی دانشمندان برای کلمه‌ی ادبیات ارائه گردیده است: رنه وِلک Rana Willik نقدگر و نظریه‌پرداز ادبی معروف معاصر، در بحث جالب و مفصلی که در این موضوع دارد، چنین می‌گوید:

«به‌یک طریق ادبیات (liteerature) را به صفت هر چیزی که چاپ شده باشد، تعریف می‌توان کرد» (ولک، ۱۳۸۳: ۶).

پس مطابق با این تعریف، هر نوشته‌ای را، چه هنری باشد یا علمی و فنی و تاریخی و تکنیکی و فلسفی، از آثار ادبی شکسپیر گرفته تا کتاب‌های هندسه، جغرافیا، فیزیک ذره‌ای، معرفی-نامه‌های مؤسسات، نشریه‌های مربوط با اعلانات تجارتنی و انواع نقشه‌ها و گراف‌ها و... همه را میتوان literature نامید. ادوارد براون انگلیسی، مؤلف تاریخ ادبیات فارسی اثر نفیس خود را با همین توجیه از ادبیات نوشته است و در آن از تمام کتبی که در زبان فارسی دری نوشته شده و تا زمان ما رسیده اند، نام می‌برد.

باز هم رنه وِلک ادبیات را به‌صورت دیگری، چنین تعریف می‌کند:

«ادبیات عبارت از کتاب‌های بزرگ است» (ولک، ۱۳۸۳: ۶).

مقصود از کتاب‌های بزرگ در نزد پیروان این تعریف، شکل یا طرز بیان ادبی کتاب‌ها نیست، در این توجیه محتویات و موضوعات آثار در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه ملاک بزرگی کتب در نزد آنها، تنها مشخصات زیبایی‌شناختی یا ترکیبی از این مشخصه و اهمیت فکری اثر است. به گونه‌ی مثال، از جمله‌ی اشعار غنایی، نمایش‌نامه‌ها و داستان‌ها همان کتبی در فهرست ادبیات شامل می‌شدند که واجد خصوصیات زیبایی‌شناختی باشند. از جمله‌ی سایر آثار، آن دسته، ادبی پنداشته می‌شوند که یا مشهور باشند و یا اینکه برازندگی و اهمیت فکری و عقلایی آنها با مشخصات زیبایی‌شناختی از قبیل اسلوب انشا، قدرت بیان آمیزش یافته باشد. عین همین معیار در قسمت کتاب‌های تاریخی، فلسفی و غیره نیز در نظر گرفته می‌شود. توجیحات و تعریفات دیگر از ادبیات نیز از جهات متعدّد در خور اهمیت است. آنانی که تمام آثار مطبوع یا مکتوب را ادبیات پندارند، در واقع ادب را معادل فرهنگ زبانی مطبوع یک جامعه قرار می‌دهند. از نظر آنان، ادبیات به معنای عام کلمه، عبارت است از کلیه‌ی آثاری که به یک زبان چه در علوم و چه در نظم و نثر پدید آمده است. و بدین ترتیب، ادبیات مشتمل بر جمله‌ی تجلیات فکری علما و ادیبان خواهد بود که به‌رشته‌ی تحریر آمده است و این همان مفهوم دیرین «فرهنگ» است. در این تعریف، تمام ذخایر و مواریث ذوقی و فکری اقوام و امم عالم، که مردم در ضبط و نقل و نشر آنها اهتمام کرده‌اند، ادبیات است.

باری به این تعریف دو اشکال وارد است: یکی آنکه هر اثر مکتوبی، ادبیات نیست؛ مانند آثار علمی، فنی و تاریخی دانشمندان و قلم‌بدستان یک زبان یا یک ملت. مثلاً «التفهیم»، «وجه الدین»، «هدایة المتعلمین»، «کیمیای سعادت»، «اساس الاقتباس»، «تاریخ بیهقی» و «اخلاق ناصری» و نظایر آن آثار ادبی نیستند؛ اینها کتاب‌های علمی، فلسفی و کلامی به‌شمار می‌روند.

دیگر آنکه، در دنیا در نزد همه‌ی اقوام و ملل ادبیات شفاهی یا فولکلوریک هم بوده و هست، چنانکه ترانه‌ها و سرودها، دوبیتی‌ها، افسانه‌ها، مثل‌ها و قصه‌ها و اساطیری که در گذشته و حال سینه به‌سینه نقل شده‌اند، هنوز چاپ نشده‌اند، نیز بخشی از ادبیات جهانند و در آنها تمامی مشخصات آنچه که ادبیات می‌نامیم، دیده می‌شود.

معنای خاص ادبیات در مورد آثاری از نظم و نثر به‌کار می‌رود که در قالبی ظریف و با شیوه‌ی نگارش ویژه نوشته شده باشد. بنابر این تعریف، ادبیات مشتمل بر گونه‌های مختلف شعر، روایت، داستان، امثال و حکم، مناظرات و سفرنامه‌ها خواهد بود که با عباراتی فصیح و با رعایت فنون دقیق نظم و نثر نوشته شده باشد. پس ادبیات به مفهوم خاص کلمه، همانست که گاهی ادبیات بدیعی یا هنری نامیده می‌شود. این نظریه را دانشمندان غربی «اوستن وارن» و «رنه ولک» نیز در کتاب معروف خود به نام «نظریه‌ی ادبیات» ارائه کرده‌اند.

بنابراین، ادبیات، به یک تعریف، سخن یا سخنانی است که به تعبیر قدما، سبب انقباض و انبساط خاطر می‌گردد و احساسات ادب‌آفرین را به دیگران منتقل می‌کند. مراد از انفعال شادی، غم، ترس، مهر، کین، ترحم و مانند آنهاست و یکی از عوامل انفعال آدمی، زیبایی است. بنابراین در بعضی از کتب، ادبیات را «سخن زیبا» هم گفته‌اند. برای روشن شدن عبارت فوق، لازم است که تعریفی از زبان هم صورت گیرد: «زبان مجموعه‌ی الفاظ نظام‌مندی است که برای انتقال افکار و احساسات آدمی به دیگران به کار می‌رود». زبان سبک‌های گوناگون دارد که همانا سبک‌های علمی و فنی، اداری، قضایی، ادبی، سیاسی-اجتماعی و غیره است: از این میان تنها سبک ادبی است که ایجاد انفعال و هیجان می‌کند و سبک‌های دیگر زبان، چنین نیستند و بیشتر برای امور عادی و علمی و فنی به کار می‌روند و از جنبه‌ی انفعالی برخوردار نیستند. از این رو، بین زبان و ادبیات عموم و خصوص تفاوت مطلق است. یعنی هر ادبیاتی زبان هم است، اما هر زبانی ادبیات نیست.

برای روشن شدن تفاوت زبان عادی و زبان ادبی (شیوه‌ی بیان ادبی) دو مثال می‌آوریم:

«هوا در موسم بهار رو به اعتدال می‌گذارد».

«ای جلوه‌ی تو سرشکن شان آفتاب خندیده مطلع تو به دیوان آفتاب».

پیداست که عبارت نخست، بیانی است علمی و غیر ادبی، در حالی که سخن دوم شعری است زیبا و شورانگیز که به مقوله‌ی ادبیات ارتباط دارد و مطلبی عاطفی را با سخنان زیبا و مخیّل بیان کرده است.

از چشم‌انداز دانش زیبایی‌شناسی، «ادبیات عبارت از بازتاب واقعیت به واسطه‌ی زبان هنری، عاطفی و مخیّل است. و یا ادبیات، هنر بیان نیات و واقعیت به وسیله‌ی کلمات هنری و زیباست».

اگر توجه معطوف گردد، مفهوم هر دو تعریف تقریباً یکی است، تنها کلمات و عبارت‌ها به طرز دیگری مرتّب گردیده‌اند.

باید گفت که واژگان خود به خود، ادبیات نیستند، بلکه وقتی به اثر ادبی مبدّل می‌گردند که به یک نظام درآیند و واقعیت یا نیت نویسنده را به زبان بدیعی و عاطفی بیان کنند تا بتوانند به احساسات و عواطف انسان تأثیر گذارند و این معنی، تقریباً معادل مفهومی است که از واژه‌ی «literature» در زبان‌های اروپایی استنباط می‌شود. بنابر این تعریف و با توجه به مفهوم هنر که تجلی خارجی احساسات نیرومندی است که انسان، آن‌ها را تجربه و آزمایش می‌کند، این تجلی

خارجی به کمک علایم - خطها، رنگها، حرکتها، اشارهها، صداها و کلمهها بیان می‌شود، ادبیات نیز شکلی از هنر است. پس شاعران و نویسندگان که آفرینندگان کلام زیبا در قالب شعر و نثر هستند، هنرمندند و آثار ادبی هر ملت نیز گنجینه‌ای است از مظاهر هنری افراد آن که در تحرک اندیشه و احساس انسانها قدرتی نافذ و پایدار ایجاد می‌کند و این آثار از لوازم زندگی ملت‌هایی است که از تمدن برخوردارند؛ زیرا همچنان که علوم ریاضی و منطق، تعقل را پرورش می‌دهد، آثار ادبی، ذوق و احساس را جلا و دقت خاصی می‌بخشد.

سرانجام باید گفت که ادبیات، پدیده‌ای است هنری، یعنی ادبیات نوعی از هنر و شکلی از آگاهی اجتماعی انسان است. دانشی که این پدیده‌ی هنری را مورد مطالعه، بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد، ادبیات‌شناسی نامیده می‌شود. بدین معنی که آثار ادبی از قبیل شعر، داستان، درام، سفرنامه... هنر (ادبیات) است و فنونی که آن را مطالعه و بررسی می‌نماید، از قبیل نقد ادبی، تاریخ ادبیات، نظریات ادبی، سبک‌شناسی، متن‌شناسی، فنون ادبی... اینها علم «ادبیات‌شناسی» اند و نظریات ادبی یا تئوری ادبیات، یک بخش ترکیبی مستقل ادبیات‌شناسی به‌شمار می‌رود ■

سرچشمه‌ها

- ۱- ارسطو. (۱۳۶۹). فن شعر، ترجمه عبدالحسین زرین کوب، چاپ دوم، تهران: چاپخانه سپهر.
- ۲- الهام، محمد رحیم. (۱۳۵۸). تیوری‌های ادبی و نقد ادبی، کابل: چاپ گسترتر مطبوعه پوهنتون (دانشگاه) کابل.
- ۳- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه. دوره جدید پانزده جلدی. جلد اول، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۴- رزمجو، حسین. (۱۳۷۲). انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی. چاپ دوم. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۵- روهی، صدیق. (۱۳۶۲). ادبی تیوری. در مجموعه «لکچرهای آموزشی». کابل: پوهنتون کابل، صفحات: ۱۷-۲۹.
- ۶- کالر، جانانان. (۱۳۸۲). نظریه ادبی (معرفی بسیار مختصر). ترجمه طاهری، فرزانه. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- ۷- نیک آیین، امیر. (۱۳۶۰). واژه‌های سیاسی و اجتماعی. کابل: مطبوعه دولتی.
- ۸- ولیک، رنه. وارن، اوستن. (۱۳۸۳). نظریات ادبی. ترجمه موحد، ضیا و مهاجر، پرویز. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- 9- Горкий, Максим. (۱۹۵۳). Собрание сочинений, том 27. Москва.